

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

و عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

« وَ لَوْ خِفْتُ تَعْجِيلَ الْعُقُوبَةِ لَأَجْتَنِبُهَا لِإِنَّكَ أَهْوَنُ النَّاطِرِينَ وَ أَخَفُّ الْمُطَّلِعِينَ

بَلْ لِإِنَّكَ يَا رَبُّ خَيْرُ السَّاتِرِينَ وَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ وَ أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ »

خدایا اگر ترس از تعجیل عقوبت بود من گناه نمی‌کردم و گرد گناه نمی‌گشتم، و این عدم ترس نه به این جهت است که تو بر کار من نظارت نداری، بر امور و کار من اشراف و اطلاع نداری، بر خصوصیات و تصرفات و افعال و اعمال، افکار، مسائل نفسی و ذهنی من تو اطلاع نداری، نه، این حرف‌ها نیست؛ تو در بالاترین مرتبه از نظارت و اشراف و اطلاع و آگاهی نسبت به من قرار داری.

پس این مسامحه در اجتناب گناه و خطا برای چیست؟ به خاطر این است که تو بهترین ساتر هستی، پوشاننده هستی. کار بندگان را افشا نمی‌کنی، از این نظر خیال‌مان جمع است. راحت هستیم و خدایی داریم که هرچه از ما ببیند چشمش را می‌بندد، غمض عین می‌کند. بر صِغَر ما و ضعف ما و قصور ما و ناتوانی ما رحمت می‌آورد.

در مقام حسابرسی **أَحْكُمُ الْحَاكِمِينَ** هستی؛ دقیقاً می‌دانی که چه کنی و به این پرونده چگونه رسیدگی کنی. کسی نمی‌تواند در پرونده ما در قبال تو دست ببرد، فایل‌ها را بردارد، جابه‌جا کند، صحنه‌سازی کند! و در مقام کرامت بالاترین مرتبه از کرامت را داری.

دو نکته به نظر رسیده بود که قبل از [عرایضم] بگویم: آن شب ملاحظه کردم - بعضی از رفقا حالا اطلاع نداشتند - قرآن‌ها روی زمین است. گذاشتن قرآن روی زمین توهین و اهانت به قرآن است. یا باید قرآن روی رحل باشد یا اینکه انسان قرآن را در کنار خودش قرار بدهد، روی زمین نباید باشد! یکی هم اینکه ادعیه و دعاها و زیارت‌هایی که در شب‌های قدر است روندش برای توجه و برای جلب انوار و استفاده، بهتر است که زیارت عاشورا آخرین مرتبه از قرائت و تلاوت باشد، سایر ادعیه قبل از زیارت عاشورا باشد، بعد هم منبر و ذکر مصیبت و امثال ذلک.

این عبارتی که در اینجا امام علیه السلام می‌فرمایند عرض شد که در مقام ستاریت، خدای متعال مراتب مختلفی دارد؛ مرتبه اولش این است - خودش که می‌داند - نسبت به اطلاع سایر افراد خدا اقدامی نمی‌کند مگر اینکه خود انسان اقدام کند، کاری را که انجام می‌دهد در مرأی و منظر دیگران باشد، دیگران اطلاع پیدا کنند و همه بدانند. یک صحبتی کرده است با یکی دیگر بین‌الاثنینی حالا خدا بیاید

این صحبت را به وسائل مختلف و وسائط مختلف برای دیگران فاش کند. این چقدر مسائل بوجود می‌آورد و چقدر ممکن است تبعات و خطراتی داشته باشد و قضایایی داشته باشد؟ حالا یکی حرفی زده است نسبت به بنده خدایی، بعد هم خودش پشیمان شده. آدم حالا بیايد بعد از گذشت دوماه سه‌ماه یک سال [بگوید] راستی می‌دانی فلانی راجع به شما چه گفت؟ راجع به تو یک هم‌چنین حرفی زد و هم‌چنین مسئله و هم‌چنین قضیه‌ای را گفت. هیچ فاتحه! حالا دیگر بیا و درستش کن و چه مسائلی بوجود می‌آید.

حالا چه بسا خودش که گفته پشیمان هم شده، توبه هم کرده، استغفار هم کرده و کسی هم اطلاع ندارد و هیچ‌کس خبری هم ندارد. آدم بلند شود برود این مسئله را بگوید. چقدر زشت است، چقدر قبیح است، چقدر وقیح است. چقدر از مرحله پرت‌اند آنهایی که با وسائل به امور خفیه و باطن مردم اطلاع پیدا می‌کنند! واویلا است و واویلا است این قضیه و مسئله. اینها بدترین چیزی که

می‌گویند انیشتین وقتی که - بمب اتم منشاءش او بود - گرچه خود انیشتین مرد معتقدی بود و در حال و هوای خودش اهل دعا و این مسائل بوده است و بدنبال کشف بعضی از مسائل بوده است. گفته بوده ای کاش بجای این همه تأملات و تحقیقات و اموری که راجع به فیزیک کردیم یک‌قدری راجع به متافیزیک هم ما کار می‌کردیم و به دنبال آنها می‌رفتیم، ای کاش من فارسی می‌دانستم و می‌دیدم این بزرگان از عرفاء امثال حافظ و اینها در مطالبشان چه

چیزهایی نهفته است. علی کل حال مرد [معتقدی] بوده و از اینکه فوائد و مسائل آن منجر به ساخت بمب اتمی و اینها شده بود بسیار بسیار پشیمان بود و دائماً متذکر می شد. در یک مجلس تجلیلی که برای او گرفته بودند آمد صحبتی که کرد این بود گفت: ما آرزو داشتیم با این وسیله ای که ساخته می شود بتوانیم در خدمت صلح و کمک به بقاء بشریت قدم برداریم، نمی دانستیم که این وسیله باعث اعدام و انهدام نسل بشریت شده است و باید متأسف باشم از اینکه با این اکتشافات ما مسئله به اینجا رسیده است.

حالا این وسائلی که بشر ساخته باید در چه راهی از آن استفاده کند؟ آیا در راه افشاء اسرار مردم؟ یعنی این است؟! حالا که یک تکنیک و تکنولوژی که خدا در اختیار انسان قرار می دهد آدم باید چگونه استفاده کند؟ در چه راهی، در چه مسیری استفاده کند؟ اینجاست که مسائل وجدانی و فطری، و مسائل اخلاقی می آید و آن کسی را که حائز این صفات حسنه و صفات اخلاقی است او را در راهی قرار می دهد که از این وسائل برای رضای الهی مورد بهره برداری قرار بدهد. و خدای نکرده در مقابل، آن کسانی که فاقد این صفات حسنه و فاقد مسائل اخلاق و فاقد مسائل و صفات و ارزش های عالی هستند آنها را وامی دارد تا از این امور و از این وسائل در راه رضای شیطان و سخط خدا به اسم خدا، به اسم خدا و به اسم تکلیف و اینها بیایند و استفاده کنند! آن وقت دیگر چه ها خواهد شد!

خدا می گوید آقا چرا باید نگاه کنی ببینی بنده ات چه گفته؟ به تو چه مربوط

است. آیا به تو گفته، در مرأی گفته، به تو چه ربطی دارد که این در خفا چه کاری انجام داده است؟ آیا آمده جلوی تو و روی سین رفته یا اینکه کاری که بین خودش و خدا کرده چرا باید فاش شود؟ چرا باید این مسئله بازگو شود؟ چرا باید در پرونده گذاشته شود برای روز مبادا؟ این پرونده را می‌آیند و برمی‌دارند و اطلاع پیدا می‌کنند، چطور اینکه دارند می‌کنند!! همه اینها همه‌اش بر خلاف مسیر خداست. خدا هم می‌آید چه کار می‌کند؟ می‌گوید حالا که قرار است با من این‌گونه رفتار کنی، با بندگان من این‌طور رفتار کنی، من هم بلام چطور شما را بچرخانم و هی بچرخانم و هی بچرخانم!

از اینجا کارت‌ان پیش نمی‌رود می‌روید سراغ این، می‌بینید اینجا هم نشد، هی دور خودتان مثل خر عصاره می‌چرخید و راه به جایی نمی‌برید. چرا؟ چون دارید بر خلاف مسیر او و بر خلاف رضای او و بر خلاف او حرکت می‌کنید و قدم بر می‌دارید. ولی خدا ساطر است، می‌پوشاند. لذا داریم وقتی غیبت شخصی را کردید اصلاً نگذارید که به گوش او برسد، نه اینکه بیایی و بگویی آقا من غیبت شما را کردم راضی باشید. مگر اینکه حالا به گوشش رسیده باشد. همین گفتن اینکه آقا من غیبت شما را کردم این یک مسئله‌ای در نفس او ایجاد می‌کند که از بین نمی‌رود. چرا انسان نفس یکی را مکدر کند؟ چرا آلوده کند؟ بله، اگر به گوشش رسید انسان باید برود و عذرخواهی بکند. ولی وقتی نرسید انسان نباید مطلب را پیگیری کند. استغفار کند، در نفس خود استغفار کند بین خود و خدا، و خدا هم

وسایل برای اخفاء آن را هم پیش می‌آورد.

این مقام، مقام ستاریت است که خدا می‌آید عیب را می‌پوشاند. نه اینکه عیب را بیاید ظاهر کند، عیب را در بیاورد، برود دنبال اینکه این چه عیبی دارد. این یک مسئله‌ای است؛ یعنی باید به این قضیه رسید که این شخص چه انگیزه‌ای می‌تواند داشته باشد. مثلاً افرادی که می‌آیند راجع به بعضی امور صوفیه و درویشی - حالا کسانی که سابق بودند - بیایند و بروند دنبال، در کتاب‌ها، این طرف آن طرف، بگردند یک چیزی پیدا کنند، یک کلامی پیدا کنند که بتوانند مستمسک قرار بدهند، حالا کلام هم صحیح باشد ولی این از درونش یک اشکالی در بیاورند که: آی این آقا این طوری است! آی آن آن طوری است!

عزیز من! مگر بیکاری تو؟! این همه مسئله داری، این همه مشکل داری، این همه مطلب است. چسبیده به اینکه برود به یکی از اینها که در قرن ششصد هفتصد است یک چیزی از سوراخ سنبه‌ها پیدا کند که آی این، این را گفته است: لیس فی جبتی.^۱ بایزید می‌گوید: جبه من خدا است. اولاً نگفته خدا. چرا بنده خدا را تهمت می‌زنید؟! گفته غیر از خدا نیست. یک وقت می‌گوید جبه من در آن خداست، یعنی خدا آمده کوچک شده و رفته در لباس من. خب کی هم چنین حرفی زده؟ او که نمی‌آید هم چنین حرفی بزند. گفته غیر از خدا نیست. حرف

درستی هم است.^۱ من هم همین را می گویم لیس فی جبتی. همه عالم وجود همه اینها ظهور آن ذات بسیط و لایتناهی است، خب این هم همین را می گوید. در روایات همین است، در آیات قرآن همین است، در ادعیه ما همین است.

نه، این آمده گفته است آن! آن آن را گفته! ابراهیم ادهم این را گفته! بلند شوید برویم این طرف را بگرد، آن طرف را بگرد، وقت را تلف کن بینیم در بین کتابها چیزی نیست؟! بابا! این بزرگان چند تا حرف خوب داشته اند؟ حالا گیرم بر اینکه تو آمدی یک کلمه پیدا کردی، یک جمله پیدا کردی، هزار تا جمله دارند؛ جمله خوب، اخلاقی، صحیح، اعتقادی و مفید. تمام اینها را می گذارید کنار؟! اینها درد است ها! یعنی اینها مسئله است.

امام سجاد علیه السلام دارد به ما یاد می دهد، تعلیم می دهد، عزیزم! راحت خطاست. راه خدا، رفتن و در کتابها گشتن و نقص پیدا کردن نیست. حالا اگر بر فرض یک نقص هم باشد، کی نقص ندارد؟! کی عیب ندارد؟! من خودم یک ساعت صحبت می کنم در این یک ساعت من ده موردش ممکن اشتباه باشد؛ ممکن است خطای لسان باشد، ممکن است یک حرف اشتباه بزنم. آقای طهرانی شما یک هم چنین چیزی گفتید؟ آره اشتباه کردم، فردا می آیم تصحیح می کنم. چه اشکالی دارد؟ فرض کنید این الان در آنجا این را گفته، مریدانش رفتند در آنجا چه کردند.

۱. جهت اطلاع بیشتر به کتاب *افق وحی*، ص ۶۵۴ مراجعه شود.

آقا جان بیکاری؟! مگر کار و زندگی نداری؟

آن وقت حالا اگر یکی از این حرف‌ها - اینکه هیچ - صد مقابلش را اگر یکی که غیر از همین‌هاست از طایفه فقه و فقیه و فقها باشد، با هزار لایه و مُشما و لاستیک و فولاد و چدن و بتن می‌پوشانند و قفلش می‌کنند که اصلا صدش در نیاید! اگر صد برابرش باشد.

آقا درآمده بعد از سن نود سالگی گفته: این قضیه عمر که اَنَّ الرجل لیهجر اصلا این کذب است. کی گفته درست است؟ عمر مسلمان بود؛ شما یا باید بگویید که عمر مسلمان نبود که این خلاف است. عمر مسلمان بود، نماز می‌خواند، روزه می‌گرفت، نماز جماعت. اگر مسلمان بود مسلمان که نمی‌آید هم چنین حرفی بزند! - بینم آن که آمد سر امام حسین علیه السّلام را برید مگر شب نماز نمی‌خواند؟! مگر آن عمر بن سعد نماز نمی‌خواند؟ مگر آن شمر نماز نمی‌خواند؟ این چرت و پرت ... - حالا از این بگذریم. حالا چون این شخص این حرف را گفته، نه، اشتباه شده و با او صحبت شده و از حرفش برگشت.

من خودم آن توبه نامه را خواندم. چون دشمن از آن سوءاستفاده می‌کند ... دشمن از چه سوءاستفاده می‌کند آقا؟ برداشتی چرت و پرت گفتی، دروغ گفتی، آمدی تهمت به تشیع زدی، تمام مسائل را ... این چیزها را از ما بگیری دیگر برای شیعه چیزی باقی نمی‌ماند. همین چیزها بود دیگر همین چیزها که ما داریم می‌کنیم. یک هم‌چنین مسئله به این مهمی را انکار کرده‌ای. آقا یک اشتباهی شده

است و خطایی شده است! آمده‌اند صحبت کرده‌اند و بعد هم ایشان آمده گفته: بله، ما دیدیم دشمن سوءاستفاده می‌کند... آخرش هم اعتراف نکردند که ما غلط کردیم و اشتباه کردیم، نه، چون دشمن سوءاستفاده می‌کند و این چیزها حالا خوب نیست این مطالب مطرح شود.

خدا نیاورد آن روزی را که حالا مولانا بیاید و این را در مثنوی بگوید، اگر این را می‌گفت باور کنید می‌رفتند بالای ناقاره خانه امام رضا ناقاره می‌زدند. یعنی اگر این مولانا بیچاره می‌آمد و می‌گفت باور کنید هر روز می‌رفتند بالا دام در دی‌دام بیاید نگاه کنید آی آی هوار! بیایید ببینید چه گفته است. اما چون این فقیه و این عالم است و این... صدایش را در نیاوریم، ببندیمش، در بسته کنیم، کسی هم نگوید و پشتش هم نگیریم.

برای چه پشتش را نگیریم. این حرف‌ها چیست؟ یکی بلند می‌شود می‌آید زیارت عاشورا را انکار می‌کند که اصلاً زیارت عاشورا از معصوم نیست! - البته فوت کردند و به رحمت خدا رفتند در آنجا به آنها نشان می‌دهند که از معصوم هست یا نه! - آن یکی می‌آید زیارت ناحیه را زیارت واهیه تلقی می‌کند اصلاً کسی انگار نه انگار! آن فقیه و الامقام می‌آید در کتابش معصوم را جایزالخطا می‌داند - آن هم نسبت به مسائل تکلیفی و احکام نه در مسائل دیگر - نه، اینها هیچ مسئله و اشکالی نیست! بالاخره یک فقیهی یک اشتباهی می‌کند دیگر! بالاخره ما که [معصوم] نیستیم!

اما این مولانا بنده خدا بیاید بگوید «هر که را که منم مولا و دوست / ابن عم من علی مولای اوست» چون گفته «دوست» این معلوم است که سنی است. دوست نه، چرا گفته دوست؟! اصلا نمی گوید که بابا این مولا را چه معنا کرده:

کیست مولا؟ آنکه آزادت کند بند رقیب ز پایت برکند

که یک صدمش را هم شما نمی توانید بگویید. اما چون گفته است دوست پس معلوم است که سنی است حرفی درش نیست!

این چیست؟ این بیماری است، این مرض است. باید برویم دنبال مداوا دوایش را پیدا کنیم. دارویش کجاست؟ دارویش دعای ابوحمزه امام سجاد علیه السلام است. نه اینکه همین طوری بخوانیم برویم جلو، بعد هم [بگوییم] دعای ابوحمزه خواندیم دیگر. نه عزیز من! بیا به تک تک این فقرات نگاه کن، توجه کن. تو که سواد داری، تو که این قدر می فهمی این عبارتها معنایش چیست.

امام سجاد علیه السلام دارد می گوید: من به خاطر خَيْرُ السَّائِرِينَ تو می روم [خطا می کنم] اگر ترس از عقوبت داشتم گناه نمی کردم ولی دیدم تو خَيْرُ السَّائِرِينَ هستی. این عظمت تو، رحمت تو، رافت تو، عظوفت تو، این مسئله تو دست مرا باز گذاشته که آن قدر مراقبت و دقت نداشته باشم و گاهی اوقات یک خطایی از من سر بزند. آن وقت ما بلند شویم برویم بشکافیم این طرف و آن طرف ... این بنده خدایی که در هفتصدسال پیش بود اگر الان زنده بود جلوی شما، می گفت بابا چرا

دارید این قدر [اعتراض] می‌کنید، من منظورم این است از این مطلب، چرا دنبال حرف‌های خوب من نیستید؟! چرا دنبال حرف‌های ...

من یک دفعه - در صحبت‌های قبل - گفتم حالا این مولانا، شما جمع کنید ببیند مولانا در کتابش راجع به عمر و اینها گفته است - اصلا ما می‌گوییم راجع به امیرالمؤمنین هیچ چیز در مثنوی ندارد، در این دیوانش ندارد - کل این را، یک صفحه مگر بیشتر می‌شود؟ آن یک صفحه را از مثنوی در بیاور و بگذار کنار. چه مرگی داری که بقیه‌اش را باید بگذاری کنار و اصلا نگاه نکنی؟! شنیدم آن یکی می‌رود بالای منبر می‌گوید مثنوی را باید با انبر گرفت!

مثنوی را با انبر باید گرفت؟ یعنی هنوز شما فکر می‌کنید باز هم زمان این حرف‌هاست؟ باز هم وقت و فرصت برای این حرف‌هاست؟! شما این تعریفی که از امیرالمؤمنین در جاهای مختلف کرده است - که چندتا از این اشعار را دیشب خواندند - یک دهم این را شما اگر می‌توانید بیابید بگویید! اگر می‌توانی بیا و بگو! این افقی که راجع به امیرالمؤمنین دارد برای ما باز می‌کند کدام یک از شما می‌توانید؟

ما شعرهایی که راجع به امیرالمؤمنین گفتید را هم دیدیم. إن شاء الله خدا به شما اجر دهد و کارتان بدون اجر نماند، ولی انصاف داشته باشید، با انصاف بیاید رفتار کنید، با انصاف بیاید برخورد کنید. فرض کنید اگر حالا اینها یک قوم و خویشی با شما داشتند این طوری می‌آمدی؟! فرض کنید یکی از اینها پسرخاله شما

بود بلند می شدی می آمدی این کار را بکنید؟ همسایه تان بود، رفیق تان بود. حالا چون هفتصد سال پیش است همه چیز باید از بین برود و هر چه دل مان می خواهد بگوییم و هر چه دل مان می خواهد بتراشیم، چون برای هفتصد سال پیش است. حالا اگر همین بنده خدایی که الان برایش اینها را گفتم همین الان بود - شب شنبه بیست و دوم ماه مبارک رمضان سنه ۱۴۳۸ - چه کار می کردی؟ باز هم می رفتید در کتاب هایش نگاه کنید ببینی در سوراخ سنبه ها چیزی می توانید پیدا کنید؟!

اینها چیزهایی است که آدم باید به فکر باشد؛ یعنی اینها می آید راه انسان را تصحیح می کند، فکر انسان را تصحیح می کند. این مقام وحدت و این مقام اطلاق - که شما شنیدید - اینها کشک نیست اینها همین است. این مقام سعه، این مقام انبساط و این مقام یکرنگی، این مقام توحید، این چیزهایی که ما داریم می شنویم این برای همین است. همین چیزها را باید مدنظر قرار بدهیم آن وقت ببینیم خودمان باید چه کار کنیم، خودمان در ارتباط با افراد باید چه کار بکنیم؟

یک وقتی بعد از زمان مرحوم آقا یک مجلسی بود در منزل مرحوم آقا، مجلس روز غدیر هم بود. یک شخصی آمد گفت که آقا مثلا فلان شخص را دیدم در آنجا نشسته، سکه و نقل می دهد و من سؤال کردم که پس فلان آقا کجا هستند؟ او در پاسخ گفت که امیرالمؤمنین همه جا هست، یا امیرالمؤمنین حضور و غیبت ندارد. این الان مثلا خیلی ادعا کرده و یک هم چنین چیزی ... من گفتم: نه، حرف، حرف خلافی نیست. شاید منظورش این است که مجلس متعلق به امیرالمؤمنین

است حالا یک کسی باشد یا نباشد او نقل بدهد یا من نقل بدهم تفاوتی نمی‌کند. شاید منظور این است. دیگر او چیزی نگفت.

بعد این مطلب به یک نفر دیگر رفته بود و منتقل شده بود. واسطه‌ای که نقل کرده بود وقتی که من این حرف را زدم گفتم: البته این یک توجیهی است و این هم می‌شود یک توجیهی باشد. یعنی چه؟ یعنی من قبول ندارم، من روی حرف خودم هستم و من روی فکر خودم هستم. این چیست؟ این همان ایراد است، وقتی من دارم در اینجا توجیه می‌کنم بگو بله، بسیار خوب یک چیزی است اشکال ندارد. حالا چون او با بعضی از مسائل ما مخالف است پس بنابراین اگر هم یک حرفی زده ما باید آن طرف خلافتش را بگیریم. چرا نیایم طرف وفاق را بگیریم، حالا مخالف مخالف باشد. حرفش قابل توجیه است، وقتی قابل توجیه است توجیه کن. مگر حتماً بایستی که به نحوه دیگری که صحیح نیست.

این یک مطلبی است که ما باید به این مسئله فکر کنیم؛ یعنی یک مسئله واقعا اساسی است. یعنی در سیر و در سلوک انسان این مسئله خیلی مسئله اساسی است. بدون حل شدن این مسئله انسان قدمی بر نمی‌دارد، مثل خر عصارای که گفتم دور خودش دور می‌زند. اما اگر انسان آمد این مطلب را در نفس خودش تصحیح و درست کرد، سریع حرکتش و سیرش سریع انجام می‌شود. چرا؟ چون خیلی نزدیک شده و خیلی خودش را گذرانده از مسائل، از مهالک، از کریوه‌ها، از عقبه‌ها، همین‌طور و خودش را رد کرده است. خودش را در جریانی قرار داده که آن ظهور،

ظهور اسماء حسناى الهى است، نه اينکه خودش را در جريانى قرار داده که آن بروز صفات شيطانى است. با صفات شيطانى که شما نمى توانى اين طرف برويد. نمى توانى تا وقتى که در مظهریت صفت شیطان قرار گرفتی آن وقت بیایى راه خدا را بروی اینکه در مقابل است، در دو طرف مقابل است. انسان می بیند این افراد می مانند، می مانند و مانندند.

این مسئله و این مطلب خَيْرُ السَّائِرِينَ مسئله‌ای است که امام در اینجا به عنوان یک کلید برای حل مشکلات و راهکاری برای حرکت و سیر انسان قرار داده که اصلاً به طور کلی انسان در نفس یک هم‌چنین حالى داشته باشد. اگر یک مطلبی از یک شخصی می بیند که به نظرش احتمال خلاف و اینها دارد - و خوب هم می فهمد ها! و خوب هم تشخیص می دهیم قشنگ، این طور نیست که نفهمیم - حملش کند بر همان سمت حُسن. اگر یک رفتاری می بیند، اگر هرچی ... مطلقاً.

حضرت می فرمایند تو خَيْرُ السَّائِرِينَ هستی، چون خَيْرُ السَّائِرِينَ هستی من دیگر آن قدر، گرچه باید مراقبت کنم، گرچه باید مواظبت کنم، گرچه آنها را دارم، اگر هم یک خطایی از من سر زد دیگر خیال نمی کنم که دنیا به آخر رسید، نه! حالا خطا سر زد می گوئیم خدا ببخش دیگر تو خدا هستی، بالاخره باید یک فرقی بین تو و ما باشد. تو خدایی خودت و ما هم بندگی و چموشی و خطا و زلل و جرم و معصیت خودمان.

واقعاً امیرالمؤمنین علیه السّلام مطلب را تمام کرد؛ وقتی که آمد مدائن روی قبر سلمان، سلمان از دنیا رفته بود، حضرت از مدینه به طرفه العینی به مدائن آمدند او را دفن کردند و روی قبر سلمان با انگشت خودشان - این طور که در تواریخ ذکر می کنند - این دو بیت را حضرت نوشتند:

وفدت علی الکریم بغیر زاد من الحسنات والقلب السلیب

من بر یک کریم واقع شدم، بر یک کریم و بزرگواری. بدون زاد، بدون هیچ چیز، هیچ چیز در دستم نیست، دست خالی وارد شدم.

من یک وقتی فکر می کردم راجع به این عبارت، هرچه من فکر کردم و در این عبارت غوص کردم که بتوانم بهتر از این پیدا بکنم توصیفی که شایسته سلمان است، دیدم نه، هیچ کدام. امیرالمؤمنین بگوید این سلمان مقام فنا دارد، از نفسش گذشته، کارهایش همه اش از روی اخلاص است، مندک در ذات خدا شده، مندک در ولایت شده، ملکوت آسمان و زمین را در اختیار گرفته. دیدم امیرالمؤمنین هرچه بنخواهد راجع به سلمان بفرماید باز به این عبارت نمی رسد. حضرت دارد می گوید این بنده هست. چه چیزی گذشته؟ چه چیزی بدست آورده؟! قدرت از اوست، ولایت از اوست، حرکت از اوست، هرچه دارد از اوست. پس این خودش چیست؟ هیچ، هیچ یعنی همین.

وفدت علی الکریم بغیر زاد؛ آدمم و چشمم به کریم است، نظر به کریم دارم،

هیچ چیز همراهم نیست. خدایا در این مدتی که نماز خواندم به نماز نگاه نمی‌کنم، روزه گرفتم، نماز شب خواندم، ذکر گفتم، احسان کردم، انفاق کردم، کمک کردم، یتیم نوازی کردم، چه کردم. همه اینها تو بودی، اگر هم تو پول حواله نمی‌کردی بنده یک کاه هم نمی‌توانم، بنده نمی‌توانم یک کاه خلق کنم. آن وقت این پولی که بدست آوردم و دارم انفاق می‌کنم این پول را من در آوردم؟!

چه کسی پس کله مشتری را زده که بیاید در مغازه من و این جنس را از من بخرد؟ می‌توانست مغازه دیگری برود. چه کسی به فلان صاحب پروژه گفته که بلند شود برود مثلاً پیش فلان کس و آن [شخص] این پروژه را دست بگیرد؟ می‌توانست به دفتر مهندسی و معماری دیگری برود. چه کسی به فلان مریض آمده گفته که به پیش فلان طبیب برو؟ می‌توانست پیش کس دیگری برود و عمل کند. می‌توانست جای دیگر برود. چه کسی این کار را کرده؟ چه کسی این راه انداخته؟ چه کسی حرکت کرده؟

بعد ما بلند شویم بگوییم: بله، خدایا ما در این مدت انفاق کرده‌ایم! خب می‌خواستی نکنی. انفاقی که اصل و ریشه‌اش از من است ... مثل اینکه شیر آب را شما باز کنید بلند شود بیاید فخر بفروشد که این من هستم که الان شیلنگ را زدم و دارم و ... می‌گوید: برو بابا تو چه هستی شیر آب و لوله آب؟ وصل شدی به آن، آن به وصل شده به آن، آن هم به آن، رفته تازه رسیده به سد. اگر قرار بر این است کسی بخواهد آن سد کذا باید بیاید. نه اینکه شلنگ آب و شیر آب را شما باز

کردید، حالا این بیاید بگوید اگر من نبودم گل‌های تو خشک شده بود! اگر من نبودم همه چه شده بود!

من الحسنات والقلب السليم؛ نه حسناتی در نامه اعمال من است و نه قلب سالم. قلب سلیم، قلبی که در راه تو سلیم و تسلیم باشد، اختیاری از خودش نداشته باشد.

و حمل الزاد اقبح كل شیئی اذا كان الوفود علی الکریم

آدم وقتی منزل یک رفیقی می‌رود، منزل یک بزرگی می‌رود، دعوتش می‌کنند، ناهار هم با خودش ببرد! این چقدر بی‌احترامی و هتک حرمت و توهین به آن شخص تلقی می‌شود. آدم وقتی می‌بیند می‌گوید من ناهار دعوت کردم ناهار آوردی؟ خجالت نمی‌کشید؟ برو همان در خانه‌ات ...

حالا ما برویم در پیشگاه خدا، خدا بگوید برای من چه آوردی؟ به! خدایا بیا نگاه کن، تو که اخف المطلاعین که نیستی، تو که اهون الناظرین که نیستی! من این قدر از عمر فرض کنی نماز خواندم، بلند شدم موقع ظهر نماز خواندم، غروب خواندم، صبح خواندم بجای اینکه بگیرم بخوابم بلند شدم. روزه گرفتم عطش بوده. حج انجام دادم، زکات دادم. اینها همه چیزهایی است که من همه را انجام دادم. خدا می‌گوید همه اینها را که انجام دادی از کیسه من خرج کردی یا از کیسه خودت؟ از کجا آوردی؟ از شکم مادرت که آمدی اصلا دستت هم نمی‌توانستی

تکان بدهی. از کیسه چه کسی خرج کردی؟ چیزی که از کیسه من است به خود من داری پس می دهی و نشان می دهی. از خزانه من است تو داری به خود من نشان می دهی.

پس وقتی خدا می گوید چه آوردی آدم به خدا بگویند هیچ چیز - باید یاد بگیریم دیگر - امیرالمؤمنین یادمان داد. همه یادمان باشد إن شاء الله وقتی که از این دنیا رفتیم، رفتیم آنجا، تا خدا گفت، می گویم خدایا امیرالمؤمنین یادمان داد. صاف، می گویم هیچ چیزی نیاوردیم. اگر قرار است از او یاد بگیریم من قبول می کنم. ولی درست بگویم ها!

خدا رحمت کند خدا بیامرز، استادی داشتیم مرد بزرگی بود، اهل تهذیب اهل تهجد بود، اهل ورع بود، اهل دنیا نبود، خدا رحمتش کند. یک شب به من می گفت که فلانی من در این دنیا که هستم وقتی که خواستم بروم خدا به من گفت که چه آورده ای؟ می گویم خدایا من فقط برای تو یک چیز آورده ام: درس و بحث و همه این مطالب هیچ چیز - چون اهل تدریس و این مسائل بود - من شش ماه تمام شب ها را تا صبح برای تو بیدار بودم و صبح ها را هم تا شب برای تو صائم و روزه دار بودم - راست هم می گفت - من فقط این را برای تو آورده ام. [من] همان جا در دلم گفتم: خدایا من این را هم نیاورده ام. ما که دیگر توفیق روزه هم نداریم. چند شب پیش بود به رفیق مان آقای دکتر گفتم: می توانم برای امسال اجازه روزه را بگیرم؟ ایشان گفتند نخیر! یک هم چنین اجازه ای ما نخواهیم داد. الحمدلله

ما این توفیق روزه هم خیالمان راحت است. نمازهایمان هم آن هم که معلوم است، بله! نمازهایمان هم بدرد چه می‌خورد. دیگر چیزی نماند. روزه که نمی‌گیریم راحتیم، نمازمان هم نماز نصف‌کاره و خراب و شکسته و معلوم نیست چه شود.

آنهایی که بالاخره یک چیزی دارند به آنها دارم می‌گویم وگرنه خودم که از اول نیازی به توصیه امیرالمؤمنین هم نیست؛ چون از اول خبری نیست که حالا بخواهیم رویش فکر کنیم. اما خوشیم، خوشیم که الحمدلله یک هم‌چنین چیزهای یاد ما دادند، یک هم‌چنین آموزه‌هایی به ما یاد دادند، یک هم‌چنین تعالیمی به ما یاد دادند. یک امیرالمؤمنینی داریم که دارد راه را یاد می‌دهد، مسیر را یاد می‌دهد. جای‌های دیگر طور دیگر یاد می‌دهند.

من دیدم دیگر و بودم، آقا شما نگاه کنید چند دفعه حج رفتید! عجب عجب! اینها را همه یادداشت کنید و به حساب بیاورید! یکی می‌گفت آقا همه اینها را روی کاغذ بنویسید و در کفنت بگذار! شوخی نمی‌کنم ها! از بزرگان از اهل ظاهر داشت به آن یاد می‌داد که چقدر نماز خواندی، چقدر مجلس عزاداری داری، اینها را همه لیست کن و در کفنت بگذار که آنجا وقتی نکیر و منکر و دیگران آمدند بگویند بابا ما این قدر عزاداری داشتیم، این قدر لیست دارم انفاق کردیم و چه کردیم.

امیرالمؤمنین می‌گوید: این حرف‌ها چیست؟ این مسائل چیست؟ تو اصلاً که هستی چه هستی؟ انفاق چیست؟ عبادت چیست؟ تهجدت چیست؟ این

مسائل چیست؟ همه را رها کن، تنها باش. چرا؟ چون مقابلت کریم است، خیالت تخت باشد راحت. طرفت کریم است، طرفت طرفی است که در کرامت و در بزرگی و در بزرگ منشی رودست ندارد و چیزی بالاتر از او نیست.

پس حالا که این طور است دیگر نیا خودت را عرضه بدار، نیا این طور بگو، نیا این طور مطرح کن. هی خودت را ببر پایین؛ اگر صد هستی بیا خودت را نود کن، اگر نود هستی بیا خودت را هشتاد، هفتاد بیار، غصه نخور ضرر نمی کنی، شصت، پنجاه، چهل، سی، بیست، ده، هفت، شش، صفر.

حالا صفر که شدی دیگر خیالت جمع، در نفست وقتی صفر شدی آن موقع یک خبرهایی هست، آن موقع یک چیزها و مسائلی، آن موقع یک چیزهایی پیدا می شود و ظهور می کند. هر چه انسان بخواهد بگذارد ضرر کرده است؛ یعنی حتی اگر دو هم باشد به اندازه همان دو تا ضرر کرده است، یک هم باشد، نیم هم باشد. می خواهد ضرر نکند باید نمره خودش را صفر بدهد یک صفر بزرگ بگذاریم پای پرونده مان بجای بیست - از این بیست و ضربدرهایی که آن زمانها دل مان را به این چیزها خوش می کردیم - حالا نه! حالا بیایم دل مان را به صفر خوش کنیم. پای پرونده مان یک صفر بگذاریم و بگوییم که خدایا ما پرونده مان همین است و هیچی نیست، تو خودت می دانی.

اذا كان الوفود على الكريم

وحمل الزاد اقبح كل شئ

وقتی که انسان به یک کریم وارد می شود بدترین چیز این است که متاعی را بیاورد عرضه کند و با خودش غذا ببرد و توشه ببرد.

إن شاء الله امیدواریم خدای متعال در این ماه مبارک از این حقائق و حیانی ما را بی نصیب نگرداند و راه ما و مسیر ما را در راه اهل بیت و اولیاء خودش که اینها راه یافتگانند، و اینها می توانند ما را راهنمایی کنند، نه دیگران و نه اشخاص دیگر و نه افراد دیگر و نه الگوهای دیگر و نه اسوه های دیگر، فقط این بزرگان، این اولیاء و این ائمه علیهم السّلام، خدایا راه ما را در همین مسیر آنها ثابت و مستدام بدار.

اللهم صل علی محمد و آل محمد